



پیوند روانشناسی، فلسفه و تربیت

جان دیویی (1859-1952) به عنوان يك فیلسوف شناخته می‌شود اما در سال‌های آغازین فعالیت علمی‌اش، او به همان اندازه که درباره فلسفه می‌نوشت، در حوزه روانشناسی نیز می‌نگاشت...

جان دیویی (1859-1952) به عنوان يك فیلسوف شناخته می‌شود اما در سال‌های آغازین فعالیت علمی‌اش، او به همان اندازه که درباره فلسفه می‌نوشت، در حوزه روانشناسی نیز می‌نگاشت.

او ریاست انجمن روانشناسی آمریکا را برعهده داشت و نیز عضو اولین شورای سردبیری مجله «ریویو سایکولوژیکال» بود. او در سال 1910 به عنوان روانشناس در فرهنگستان ملی علوم برگزیده شد. جان دیویی پس از رفتن به کالج، به زمین‌شناسی و کالبدشناسی علاقه‌مند شد و به مطالعه سیر تطور و تحول موجود زنده با محیط پیرامونش پرداخت. حتی توجه وی به فلسفه نیز از گذرگاه علاقه‌اش به فرضیه تکامل می‌گذشت.

بدین سبب بود که وی آموزش‌های فلسفی را زیر نظر «آ. پی. تری» که خود يك «تکامل‌گرا» بود، فرا گرفت. در همین سال‌ها بود که وی به «مجله فلسفه متفکرانه» علاقه پیدا کرد و مقاله‌ای با عنوان «فرض‌های متافیزیکی مادی‌گرایی» برای چاپ به آن فرستاد. تحت حمایت «هریس» سردبیر مجله و استادش پرفسور تری در سال 1882 در دانشگاه «جان هاپکینز» ثبت‌نام کرد و زیر نظر «جورج اس. موریس» به مطالعه فلسفه روی آورد.

موریس، دیویی را با فلسفه هگل آشنا کرد. در همین زمان، دیویی نزد «استانلی‌هال» روانشناس و سردبیر «مجله روانشناسی آمریکایی» روانشناسی را فرا گرفت. پایان‌نامه کارشناسی دیویی درباره روانشناسی کانت بود که هرگز چاپ نشد. بعدها دیویی توسط استادش موریس که به کرسی فلسفه در دانشگاه میشیگان گماشته شده بود، در سمت آموزشیار مشغول به کار شد. دیویی پس از ازدواج، يك دوره روانشناسی آموخت و از منظر روانشناسی به مسائل آموزشی توجه نشان داد. این زمینه، ابزاری شد برای پژوهش‌ها و سخنرانی‌های وی در حوزه فلسفه و روانشناسی آموزش. او به‌زودی به سمت استادیاری رسید. در سال 1888 دیویی دعوت دانشگاه مینه‌سوتا را برای تدریس پذیرفت.

او در سال 1894، به پیشنهاد یکی از دوستانش، برای پذیرفتن کرسی بخش فلسفه، روانشناسی و تربیت دانشگاه شیکاگو دعوت شد. او به تدریج دوره‌هایی در زمینه اخلاق و منطق برگزار کرد. بر این پایه بود که روش‌های اندیشیدن و پژوهش همواره هسته بنیادین آثار وی را تشکیل می‌دادند. در این دوران بود که وی کتاب «منطق کاربردی» را نوشت و کتاب «مطالعاتی در نظریه منطقی» را ویراست. نیز او سهم عمده‌ای در مطالعه روی منطق «لوتس» داشت.

مقاله‌ها و کتاب‌هایی که دیویی در این حوزه (منطق) نگاشت، طرف توجه زیاد «ویلیام جیمز» قرار گرفت. از این حیث، دانشگاه شیکاگو زمینه خوبی برای قوام و گسترش مکتبی بود که بعدها دیویی با آن شناخته می‌شد. به نظر دیویی، آموزگاران و مربیان درگیر امر آموزش، باید با روش‌های عملی آشنا شوند. این بود که وی سخنرانی‌های عمومی‌ای را به موضوعات آموزشی اختصاص داد. این سخنرانی‌ها بعدها، در کتاب معروف وی «مدرسه و جامعه» به چاپ رسیدند. این کتاب که تأثیر زیادی بر امر آموزش بر جای گذاشته، به بسیاری از زبان‌ها ترجمه شده است.

پس از آنکه دیویی به دانشگاه کلمبیا منتقل شد، همچنان فعالیت‌های علمی و پژوهشی خود را تداوم بخشید. به موازات این امور، او به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی روی آورد.

دیویی مشربی لیبرال داشت و به اقداماتی در جهت پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی بشر اعتقاد داشت. او نقش فعالی در جنبش حق رای زنان بازی کرد. اگرچه خانواده دیویی حامی جمهوریخواهان بودند اما او همواره خود را به لحاظ سیاسی مستقل می‌دانست. دیویی در نیمه‌های عمر خود به نقاط گوناگون بسیار سفر می‌کرد. او در نیمه دوم سال تحصیلی 1918-1919 در دانشگاه توکیو به تدریس پرداخت. سال بعد او به دعوت دانشگاه پکن به چین سفر کرد. در این سال‌ها بود که وی به موضوع «دمکراسی» روی آورد. او در سال 1928 از روسیه دیدن کرد.

این دیدار زمانی بود که جنبشی خودجوش و مردمی در آن سامان در جهت آزادسازی آموزش مابین استادان و دانشجویان در جریان بود. این حرکت تأثیر بسیاری بر او گذاشت. دیویی مقاله‌هایی در این باره نوشت. از این زمان به بعد، او به مجادله بین استالین و تروتسکی وارد شد و از او خواسته شد تا ریاست ماموریتی غیررسمی را برای تهیه گزارشی درباره مسائل مابین این دو برعهده گیرد. نتیجه این گزارش این بود که تروتسکی در هیچ يك از اعمال خائنه‌ای که به وی نسبت داده می‌شد، دخالت نداشته است. دیویی در آن مقاله خاطر نشان کرده بود که تنها تفاوت میان فاشیسم و کمونیسم «گشتاپو» و «جی‌پی‌یو» است.

اگرچه گزارش قبلی دیویی درباره وضعیت آموزش در روسیه، از جانب محافظه‌کاران، به عنوان تمایلی چپ‌گرایانه شناخته شد اما این گزارش اخیر از جانب چپ‌ها به عنوان حرکتی فرامحافظه‌کارانه نشان گرفت و حتی دیویی را به نازیسم منتسب کردند. نظر دیویی بر این بود که حرکت‌های سیاسی اخیر نشان‌دهنده این امر است که «اصلاح» توسط آموزش تدریجی پدید می‌آید.

سهم دیویی در تاریخ تفکر انکارناپذیر است. او همزمان در سه حوزه فلسفه، روانشناسی و آموزش آثاری نگاشت؛ آثاری که همواره توسط فیلسوفانی چون «راسل«، «سانتایانا« و «وایتهد« نقد و تحسین شدند. آثار دیویی، هم توجه متخصصان را برانگیخت و هم توجه عامه مردم را.

نخستین کتاب دیویی، با عنوان «روانشناسی« در سال 1882 به چاپ رسید. این کتاب 4 سال پیش از انتشار کتاب «اصول روانشناسی« جیمز چاپ شد. رهیافت این کتاب، تجربی بود و دیویی در آن از آثار «ووندت« و سایر روانشناسان تجربه‌گرای آلمانی تاثیرپذیرفته بود. به قول «برت«، تاریخ‌نگار روانشناسی، این اثر «بیانیه یک عصر جدید« بود.

به نظر دیویی، شناخت «خود« وابسته به پذیرش آن چیزی است که در هر عمل معرفتی دخیل است و نیز روابط به فرایندهای ذهنی معنا می‌دهند. او در مقاله‌های گوناگونی که در مجله «ریویو سایکولوژیکال« نوشت، به موضوعات متعددی پرداخت. او در چندین مقاله این مجله، به نقد آرای روانشناسی ویلیام جیمز روی آورد. به باور وی نظریه جیمز درباره عواطف و احساسات نارساست. دیویی می‌گوید فرایندهای روانی (روحي) حتی پیش از آنکه واکنش‌های جسمانی برانگیخته شوند، وجود دارند. شاید مهم‌ترین سهم دیویی در روانشناسی را بتوان مقاله «مفهوم هلالی واکنش« دانست.

تا پیش از دیویی، واکنش (Reflex) به امری جدا از زمینه‌اش در نظر گرفته و حداکثر پاسخ ماهیچه‌ها به محرک‌ها تلقی می‌شد. برای مثال، وقتی دست یک کودک برای گرفتن یک شمع دراز می‌شود، نه تنها باید محرک‌ها، حرکت و احساس گرفتن شمع، بلکه باید کارکرد کل (عمل گرفتن شمع) و پیامدهای آن را در کانون توجه قرار داد. او حتی بر این نکته تاکید کرد که تاثیرات این پاسخ در زندگی آینده کودک قابل مشاهده خواهد بود. او در توضیح زندگی روانی افراد به روابط متقابل همه بخش‌های یک رفتار توجه نشان داد.

سهم مهم دیگر دیویی در روانشناسی که پیامدهای فلسفی نیز داشت، کتاب «چگونه بیندیشیم« بود که در سال 1910 منتشر و سپس در 1933 بازبینی شد. دیویی در این کتاب به بحث درباره چارچوب‌بندی روش‌های پژوهشی که پیش‌تر آنها را در آثار اولیه‌اش، بیان کرده بود می‌پردازد. وی اعتقاد زیادی به منطق صوری ارسطویی نداشت. او بر این نظر بود که آدمی می‌اندیشد، بدین سبب که باید بیندیشد.

تا زمانی که عادت‌ها و امور عادی، ایجاد خرسندی می‌کنند، انسان با اندیشه‌های خرد همراهی نشان می‌دهد اما وقتی که اینها (عادت‌ها و امور عادی) عقیم بمانند و نتایج ناخوشایندی به دنبال داشته باشند، استدلال آغاز می‌شود. او 5 مرحله این فرایند (استدلال) را اینگونه برمی‌شمرد: 1- وجود مانعی در جهت پیشرفت یا احساس یک مشکل 2- موقعیت و افزایش مشکلات 3- پیشنهاد یک راه حل ممکن 4- پیشرفت به واسطه استدلال‌های حامل پیشنهاد (یک راه حل ممکن) 5- مشاهدات و تجربه‌های بعدی‌ای که به پذیرش یا رد (آن پیشنهاد) رهنمون می‌شوند. این کتاب طی دوران زندگی وی در دانشگاه کلمبیا نوشته شده و ارجاعات بسیاری به آموزش در مدرسه‌ها دارد.

دیویی بر ایجاد یک واژه‌نامه استوار برای منطق، روانشناسی و فلسفه تاکید داشت. به نظر وی، بسیاری از معضلات، برخاسته از کاربرد واژه‌هایی است که در سامانه‌های قدیمی‌تر، معانی‌ای دارند که با باورها و دیدگاه‌های جدید ناسازگارند. او اصرار داشت که نباید واژه‌هایی به کار برده شوند که به تمامیتی اشاره کنند که وجود ندارد. براین اساس، او فهرستی از واژه‌هایی را فراهم آورده بود که می‌توانست به فیلسوفان برای دوری از ابهام مدد رساند.

و به فرجام، اینکه سهم دیویی در «آموزش« از معروفیت زیادی برخوردار است. برنامه آموزشی وی، از یک سو بر نظریه تفکر وی بنا شده و از دیگر سو، بر شناخت وی از اهمیت علایقی که از حل مشکلات نشأت گرفته است. به نظر وی، اصول آموزش باید بر شناسایی مسائل و مشکلات و همچنین اجازه دادن به کودک در جهت حل مشکل خودش استوار باشد. موفقیت در آموزش به گزینش مشکلاتی که واقعیت‌های ضروری زندگی را پوشش می‌دهند، بسته است.

او بر این باور بود که آموزش سنتی از دادن واقعیت‌هایی بیرون از بافت (آموزش) به کودک رنج می‌برد و هیچ تشویقی جز پاداش برای موفقیت و تنبیه برای شکست در نظر نمی‌گیرد. او در کتاب «تربیت آزمایشگاهی« خود فهرستی از مشکلات واقعی را ردیف می‌کند و بر این نکته پا می‌فشارد که کودکان باید برای حل آنها به شیوه خودشان آزاد گذاشته شوند. به نظر دیویی، کل معرفت باید در حل شایسته مشکلات گزینش شده عرضه شود.

به هر روی، دیویی در طول 70 سال فلسفه‌ورزی و پژوهشگری کتاب‌های بی‌شماری نگاشت که هر یک تاثیری انکارناشدنی بر حوزه‌های علوم انسانی نهادند. اما در این میان اندیشه‌های آموزشی وی، بسیاری از کشورها را از خود سیراب کرد و همچنین روانشناسی وی تاثیر بسزایی بر گفتمان‌های نخستین روانشناسی در آمریکا نهاد و از همه مهم‌تر، او به بسیاری از مسائل فلسفی چرخشی روانشناختی بخشید.

محمد رضا ارشاد

این مطلب برگرفت و برگردانی است از مقاله‌ای با عنوان

.JOHN DEWEY:A Biographical memori by W.B. pillsBURY

